

درنگی بر دانش گویش‌شناسی در ادبیات فارسی

دکتر کرم علیرضایی (ه. کاسیان)^۱

چکیده

گویش‌ها و زبان‌های بومی در گستره ایران بزرگ، چشمه‌هایی هستند که به حرکت و پویایی این رودخانه بزرگ و شطّ پهن‌آور زبان فارسی کمک کرده‌اند و هویت زبانی این گویش‌ها، از دیدگاه زبان‌شناسی، یک واقعیت تاریخی را بیان می‌کند و می‌توان گفت که یک‌زبان، محصول و زاده زبان دیگری است و تمام زبان‌هایی که بدین روش، مولود زبان واحدی باشند، خویشاوند خوانده می‌شوند. گویش‌ها و زبان‌هایی که در گستره ایران زمین که هم‌اکنون گویشورانی، بدان‌ها سخن می‌گویند، زائیده خویشاوندی خود با زبان فارسی کهن هستند و در روند تاریخی آن، فرزندان زار و نحیفی از این گویش‌ها باقی مانده و نیاز است که به بهانه‌های گوناگونی چون تطبیق و مقایسه با واژگان شاهنامه و دیگر آثار حماسی و دیگر متون کهن فارسی و اتیمولوژی و فیلولوژی آنها بازشناخته شوند تا پیوند اصلی این گویش‌ها و زبان‌های وابسته به درخت تنومند زبان فارسی آشکار شود. در این راستا به نظر می‌رسد که دانش گویش‌شناسی با گستره وسیع خود می‌تواند زوایای مهم و اساسی زبان و ادبیات فارسی را بشناساند و معرف آن باشد؛ بنابراین، در این نوشتار، تلاش شده است که نیم‌نگاهی به این مهم، انداخته شود و این مقوله مورد مطالعه و بررسی گذرایی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: گویش‌های ایرانی، گویش ایلامی، واژگانی از زبانهای کهن ایرانی.

مقدمه: سرزمین ایران با دارا بودن زبان و ادبیات سترگ پارسی و شاخه‌های آن در حوزه فرهنگ و تمدن ایرانی از اتواع گویش‌ها برخوردار است، گویش‌هایی همچون لری، لکی، کردی، تبری، بلوچی، سمنانی، خراسانی و... از پاک‌ترین شاخه‌های گهربار زبان‌های کهن ایران‌زمین و از دیرینه یادگارهایی از زبان‌های باستانی این سرزوبوم به شمار می‌آیند. مردمان این سرزمین‌ها، اقوامی هستند که زبان‌شناسان و دانشمندان فنّاور، جملگی برانند؛ چون بسیاری از واژه‌ها و ترکیب‌هایی که در زبان فارسی کنونی، دور از ذهن یا بدون استفاده یا این که از میان رفته‌اند، در چنین زبان‌ها و گویش‌هایی یافت می‌شوند و جای مباهات است که پس از سپری شدن چندین سده پرفرازونشیب، این زبان‌های محلی توانسته‌اند که از ارکانی خلل‌ناپذیر برخوردار باشند و روح واقعی و چهره حقیقی خود را، راست‌قامت و استوار نگهدارند و چراغ‌هایی برای افروختن واژگان کهن زبان فارسی به شمار آیند.

پیشینه تاریخی این گفتار:

احمد پناهی سمنانی، درباره کارکردهای گوناگون گویش‌های بومی نوشته است: «گویش‌های محلی نه همین گنجینه غنی و پرپار از واژگان و زبانزدها و کارکردها و کاربردهای زبانی در مجموعه میراث فرهنگی ملی ما به شمار می‌روند، بلکه در همان حال، آگاهی شگفت و جالب و پرثمری از زندگی اجتماعی، روابط درونی خانواده و جامعه، ابزار و آلات زندگی، چرخه تولید، روابط کار، شیوه‌های معیشت و فناوری‌های سنتی مربوط به آن، رابطه با سازوکار محیط پیرامون و ده‌ها گونه از بسترهای شناخت را حامل هستند (شاه‌حسینی، ۱۳۸۴: ۱۴) حمید فرزام، در راستای ارزشمندی و حفظ زبان‌های بومی نوشته‌اند: «نکته جالب توجه این که برخی از لغات و ترکیبات اصیل

پارسی که در قرون و اعصار گذشته برای فرهیختگان ایرانی، واژه‌ها و الفاظی متداول و مصطلح بوده، باگذشت زمان، رو به فراموشی نهاده و برای بعضی از مردم پارسی‌زبان، نامأنوس گردیده است، تا آنجا که پاره‌ای از این گونه لغات که هم‌اکنون در لهجه تخاطب اهالی بعضی از شهرهای ایران‌زمین به کار می‌رود و از لحاظ ادبی، ارزشمند است، برای مردم دیگر نواحی این سامان، احیاناً نامفهوم می‌نماید؛ مانند کلمه «توریدن» (تولیدن)، به معنی رمیدن و دورشدن و نفرت داشتن؛ و «پرماس کردن»، به معنی دست دراز کردن و برجایی سودن و لمس کردن؛ و «تلواسه»، به معنی بی‌قراری و اضطراب و «تاسیدن»، به معنی بی‌حال شدن و از هوش رفتن و نظایر این‌ها. در فرهنگ‌ها و کتب لغت در زمره واژه‌های اصیل فارسی، ثبت و ضبط شده و بعضی از آن‌ها در آثار منظوم و مثنوی قدیم نیز به کاررفته و برای طالبان علم و پژوهندگان این‌گونه معانی به یادگار مانده است» (فرزام، ۱۳۸۰: ۳۱۰).

با نگاهی گذرا به گویش‌های یک‌زبان، چون کردی، لری و لکی متداول در باختر ایران به ویژه استان ایلام، متوجه همانندی‌هایی، گاه بسیار شگفت‌انگیز میان آن‌ها می‌شویم. این همانندی‌ها، نتیجه عوامل گوناگونی است که از جمله مهم‌ترین آن‌ها، همگانی‌های زبانی و خویشاوندی‌های تاریخی و قرض‌گیری‌های فرهنگی و زبانی است.

ابراهیم پورداوود، در راستای حمایت از پژوهش‌های گویشی زبان فارسی، گفته‌اند: «اگر در گویش‌های ایرانی، آن‌چنان که باید بررسی شود و واژه‌ای از گویش سرزمینی با واژه برابر آن، در گویش سرزمین دیگر سنجدیده شود، خواهیم دید که یک‌رشته از واژه‌هایی که در سراسر ایران پراکنده است و به نوشته نمی‌آید و از لغت‌های عامیانه

خوانده می‌شود، درست است و ریشه و بن چندین هزارساله دارد و بسا برابر آن‌ها در کهن‌ترین آثار کتبی ایران مانند اوستا یافت می‌شود و خویشاوندی آن‌ها با زبان آریایی سانسکریت و زبان‌های دیگر هندواروپایی هویداست. باید لغتی را که در طی هزاران سال از پشت‌به‌پشت دیگر در سر زبان‌های مردم این دیار بوده، کمتر از دهنه‌آسی و یا دندان فیلی نشمرده و نه کم‌بهاتر از پاره سفالی و شیشه‌شکسته‌ای، آن‌ها را باید گرد آورند و در کتابی نگاهداری کنند» (پورداوود، ۱۳۸۶: ۶۷).

واژه‌های زبان فارسی در آثار حماسی ملی، به‌ویژه شاهنامه فردوسی، بیش از هزار سال است که از بیان شگفت‌انگیز و حماسی سراینده آن‌ها حکایت می‌کنند. تاریخ پرفرازونشیب کمتر شاعری در ادب پارسی همانند فردوسی یافت می‌شود که چنین حماسه‌شگفت‌آوری را از دل اسطوره‌ها برآورد. شاهنامه فردوسی، آینه تمام‌نما و جام جمی از آرزوهای مردم بافرهنگ و فرهیخته‌ای است که خواسته‌اند در طول تاریخ پر از ناسازهای این جهان، خوب باشند و به شایستگی زندگی کنند و شاهنامه، این کتاب سترگ، بارزترین جلوه گاه هنر و ملیت و روح پرشکوه فرهنگ ایرانی و نقطه اوج حماسه‌های ملی ایران که همچون تهمتن سترگ در پهنه ادبیات ایران و جهان، قد برافراشته است و در شمار زیباترین و فخیم‌ترین آثار حماسی ملت‌های جهان به شمار رود و این‌گونه حماسه‌ها توانسته‌اند که با زبان حماسی خود، مردانگی، پهلوانی، خوبی‌ها و ایرانی بودن را به‌درستی، فریاد بزنند.

پروفسور فضل‌الله رضا، در راستای ارزش والای فرهنگ ایرانی گفته‌اند: «اگر بخواهیم روی کره زمین، قومی به نام ایرانی، وجود زنده و پایدار داشته باشد، باید فرهنگ سنتی

آن قوم را پیوسته پاسداری کنیم. مهم‌ترین عاملی که قوم ایرانی را از دیگر اقوام متمایز می‌کند، فرهنگ ملی ایران است» (ستوده، ۱۳۷۴: ۷۰). این پژوهش‌اندک، نشان می‌دهد که گویش‌های ایرانی، تا چه اندازه اصالت دارند و پیوستگی آن‌ها را با آثار کهن زبان فارسی به اثبات می‌رساند و بیانگر این نکته است که این گویش‌ها، ویژگی‌های زبان‌های دیرینه فارسی را، در خود نگه داشته است و هرچند زمان، یغماگر بی‌رحمی است و اندک روح حقیقی این زبان‌ها را دگرگون خواهد ساخت و روزی فرامی‌رسد که چنان دُرذانه‌های دل‌بندی را باید به خاک سپرد و به دنبال آن، نامی و نشانی از این گویش‌ها باقی نخواهد ماند، شاید چنین پژوهشی‌اندک، بتواند یادگارهایی از زبان نیاکان ما را به ثبت برساند و برای نسل‌های آتی و زبان فارسی سودمند واقع شود.

برخی مطالعات: سال‌ها پیش، در دوره کارشناسی (سال ۱۳۶۴ خورشیدی)، در دانشگاه آذربادگان تبریز، هنگامی که استاد نظم «یک»، رودکی و دیگر شاعران هم‌عصر وی را، تدریس می‌کرد؛ با نام‌واژه «پوپک» در این شعر رودکی مواجه شدم:

پوپک دیدم به حوالی سرخس
بانگک بر برده به ابر اندرا
چادرکی دیدم، رنگین بر او
رنگک بسی گونه، بر آن چادرا
(رودکی، ۱۳۷۶: ۶۵)

استاد درس موردنظر، در بیان معنی پوپک، اظهار داشت که نامی «ساده»، غیر اشتقاقی و در معنای هدهد» است. من، به‌عنوان دانشجوی سال نخست، بیان داشتم که پوپک، از دو بخش «پوپ که در گویش‌های باختری ایران به معنی کاکل و تاج پرندگان است»

و «ی» نسبت، ترکیب یافته و واژه‌ای اشتقاقی است و قابل ذکر است که ریخت‌شناسی این واژه، در هیچ یک از فرهنگ‌های فارسی نیامده است و در برهان قاطع آمده که: پوب، کاکل مرغان را گویند (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۴۲۴).

ریخت‌شناسی این واژه در آن برهه زمانی، سبب گردید که به اهمیت و لزوم توجه به گویش‌های ایرانی پی ببرم و دریافتم که غور و تعمق در واژگان این گویش‌ها، گامی در راه شناخت فرهنگ ملی و هویت ایرانی و آینه تمام‌نمایی از زبان‌های کهن ایرانی به شمار می‌رود و شالوده مهم و اثرگذاری از هویت باستانی ایرانیان تلقی می‌شود. به گفته «علی اکبر سیاسی»، نویسنده و سیاستمدار ایرانی: از مطالعه لغت یک قوم، می‌توان به پایه فرهنگ و تمدن آن قوم پی برد (علیرضایی، ۱۳۹۶: ۵).

در راستای لزوم توجه به گویش‌شناسی در ادبیات فارسی، باید از سه منظر، به این مهم توجه شود:

۱- اهمیت دانش گویش‌شناسی در شناخت متون اولیه زبان فارسی:

پس از شکست ساسانیان و فروپاشی دولت متمرکز آن در گستره ایران بزرگ، حکومت واحد و یک‌پارچه‌ای وجود نداشت که بتواند زبان پهلوی دوره ساسانی را تداوم بخشد؛ بنابراین، زبان فارسی میانه پهلوی از میان رفت و زبان دری جای‌گزین آن شد. با ورود خط و نوشتار ادبیات تازی در زبان فارسی، آثار گوناگونی آفریده شد. البته، پس از یکی دو سده، در دوره سامانیان، پایه‌های زبان ادبی، نضح گرفت که برای شناخت آن دوره‌ها، باید به سراغ گویش‌های بومی ایرانی رفت که آثاری از زبانی آن دوران، در کالبد و ساختار خود نگه داشته‌اند.

۲- نقش دانش گویش‌شناسی در فرهنگ‌نویسی زبان فارسی:

اگر به فرهنگ‌های فارسی پر کاربرد امروزی چون: لغت‌نامهٔ دهخدا، فرهنگ معین، برهان قاطع و فرهنگ بزرگ سخن، نظری افکنده شود، می‌بینیم که در این فرهنگ‌ها، گاه واژه‌هایی آورده شده است که با گویش‌های کنونی بومی تطبیق می‌کنند و در زبان فارسی معیار، کاربردی ندارند، ولی در آثار نظم و نثر زبان فارسی دیده می‌شوند؛ بنابراین برای فراهم کردن و نوشتن معانی گوناگون یک واژه، ناگزیریم که به سراغ گویش‌های بومی برویم. چه بسیارند واژه‌هایی که در متون ادبیات فارسی، بد معنی شده‌اند و به معنی بایسته و درست آن‌ها، پرداخته نشده، یا ریخت‌شناسی (مورفولوژی) و ریشه‌یابی (ایتمولوژی) آن‌ها آشکار نگردیده است، و این گویش‌ها، راه‌گشای شایسته و خوبی در این راستا، به شمار می‌روند.

۳- نقش دانش گویش‌شناسی در واژه‌گزینی فرهنگستان زبان و ادب فارسی:

برای استحکام و تقویت و به‌روز کردن زبان فارسی، نیاز است که از همهٔ ظرفیت‌های موجود در پهنهٔ ایران‌زمین بهره‌برده شود و یکی از این راه‌ها، توجه به گویش‌های معمول در میان مردم است. آن زمانی می‌توانیم ادعا کنیم که فرهنگستان زبان و ادب فارسی، از تمام ظرفیت‌های موجود بهره‌می‌برد که بتواند به گویش‌های بومی ایرانی توجه کند و اخیراً، فرهنگستان ادب فارسی، واژه «بافه» (ی بومی را، جای‌گزین کابل «cable» انگلیسی نموده است که این، گام مثبتی در این راستاست. نتیجه این‌که: یکی از ابزارهایی که در تقویت زبان فارسی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، دانش گویش‌شناسی و گویش‌های وابسته بدین دانش است که شناخت و کاربرد آن‌ها، می‌تواند کمک‌های فراوانی به زبان و ادبیات فارسی بنماید؛ و زبان فارسی در راستای

تکوین خود می‌تواند از این گویش‌ها بهره کافی ببرد. نکته مهم این که تدریس دو یا چند واحد درس گویش‌شناسی در آموزشگاه‌ها و دانشگاه‌ها، می‌تواند در جهت تقویت این راه پرفرازونشیب، مؤثر واقع شود (علیرضایی، ۱۴۰۲: ۳۲-۷). صادق کیا، در باره ارزش و سودمندی گویش‌های بومی ایرانی، برای زبان فارسی می‌نویسد:

«گویش‌های محلی، به‌عنوان زبان‌محاوره‌ای که گروهی از گروه‌های اجتماعی و یا مردم یک روستا یا منطقه، بدان ادای مقصود می‌کنند و نیازهای خود را برآورده می‌سازند، خواه، اثر مکتوب داشته باشد و خواه فقط زبان محاوره باشد، فی‌نفسه، ارزش پژوهشی و توصیف علمی را دارد و در کنار گونه‌های دیگر گویشی زبان رسمی یک منطقه می‌تواند، در تدوین قواعد تحوّل و تغییر زبان فارسی، سودمند و اثرگذار باشد» (کیا، ۱۳۹۰: ۹). در زیر، ۷ واژه به‌عنوان نمونه از پیوستگی گویش‌های کردی، لری و لکی متداول در استان ایلام با متون کهن و زبان‌های ایرانی باستان آورده می‌شود:

۱- آژ-āz:

چنین داد پاسخ که آژ و نیاز دو دیوند پتیاره‌ای

دیرساز «فردوسی، ۱۳۶۳: ۱۱۴۲/۹۹/۵»

سوی آژ منگر که او دشمن است دلش برده‌ی جان آهرمن است
«فردوسی، ۱۳۸۷: ۱۰۵۹۶/۱۶۸/۲»

«آژ»، در اوستا، آزی، دیو حرص و طمع است و چنین تعریف شده است: آژ، دیوی است که همه چیز را فروربرد، اگر چیزی نصیبش نشود، خود را بخورد. او خبیثی است که اگر تمام اموال جهانی به او داده شود، او را پُر نکرده، قانع نسازد و گفته شده است: چشم آزمند، دامی است که جهان در آن، فانی است» (پورداوود، ۱۳۷۷: ۲/۲۰۴).

ابوسلیک گرگانی گفته است:

از فرط عطای او زند، آز پیوسته ز امتلازارغن

«دهخدا، ۱۳۷۲: ۷۱/۱»

در فصل هشتم «مینوی خرد» آمده که: در روز رستاخیز، پس از آن که دیوان، نیست و نابود شدند، سه فرشته طراز اول، دیو آز را از میان خواهند برد. در همان کتاب، بخش‌های ۱۵ و ۱۶ در فصل دوم، هیولای آز، به گونه‌ای معرفی شده که آدمی را فریب می‌دهد و در وی انگیزه‌ای به وجود می‌آورد که دنیا و لذایذ آن را بر همه چیز مقدم‌بادارد و آنچه را قابل لمس و دیدن نیست، به دست فراموشی بسپارد. فردوسی، دو دیو آز و نیاز را، برادر توأمان می‌داند که باز، اصل آن از مینوی خرد متأثر است. دیو آز (حرص)، در آثار اخلاقی و عرفانی فارسی، مظهری است از دنیاپرستی و توجه به عالم ظاهر در برابر عالم باطن. آز، موجب سنگدلی و میل به تبهکاری در جهان اسطوره است و در اساطیر غالب ملل، در شمار رذایل، مذمت شده است. در فارسی به‌ویژه در چشم ناصر خسرو، شاعر و متفکر سده پنجم، «آز»، با منفورترین چهره‌ها، تجلی یافته و گاهی از آن به دیو، تعبیر شده است «یاحقی، ۱۳۹۱: ۴۰».

در لغت شاهنامه، واژه «آز»، به جز حرص، تصریح معنی شده است و این بیت را، از شاهنامه، مثال آورده است:

فرو آمد از نامور بارگی به یزدان نمود آز و بیچارگی

«بغدادی، ۱۳۸۲: ۹»

گردی جنوبی: ناز-āz: قدرت و نیرو (جلیلیان، ۱۳۸۵: ۶).

زبان لکی: آز-āz : توان و مقاومت (حسنوند، ۱۳۹۰: ۶۵- ایزدپناه، ۱۳۶۷: ۳).
 کردی کرمانشاهی: آزا- āzā : منسوب به «آز»، سالم، کامل، دست‌نخورده (رضایی، ۱۳۷۸: ۴۹).

کردی ایلامی: آز-āz : بی‌عیب، سالم (آذرلی، ۱۳۸۷: ۴).
 لری ایلامی: ئاز-āz : قدرت، نیرو، توان، شکوه از ناتوانی و زاری (علیرضایی، ۱۳۷۷: ۱۰).

در برهان قاطع (ص ۳۴)، آز، به معنی آرزو و خواهش با ابرام و حرص باشد در جمیع امور که در پهلوی نیز آز-āz است (خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۳۴).
 پرویز ناتل خانلری، در راستای «آز» در بیت زیر از شاهنامه نوشته‌اند:

همه تا در آز رفته فراز به کس بر نشد این در راز، باز

به گمان من، این کلمه به حکم معنی در هر دو مصراع، باید یکسان و به صورت «در آز» باشد. کلمه «آز» که در موارد بسیار به معنی «حرص و طمع» به کار می‌رود و صفتی ناپسندیده شمرده می‌شود، ظاهراً یک معنی کلی دارد که برابر «میل و آرزو» است و گویا معنی اصلی، همین است و بنابراین، مفهوم بیت چنین می‌شود: «هر کس تا سرحد آرزو می‌رسد، اما هرگز این در، بر کسی باز نمی‌شود؛ یعنی سرانجام همه، ناکامی است». این که کلمه «آز»، مفهومی ناپسند یافته، شاید میراثی از دین زردشتی باشد که در آن، «آز» به صورت دیوی ممثل شده و دستیار بزرگ اهریمن است. اما در نوشته‌های پهلوی زردشتی، «آز» مفهوم بسیار وسیع‌تری دارد و نه تنها «حرص و طمع»، بلکه بسیاری از صفات زشت را نیز شامل می‌شود» (خانلری، ۱۳۵۲: ۳۴۰).

باتوجه به سخنان گفته شده، واژه «آز» در زبان‌ها و گویش‌های ایرانی به معنی توان، نیرو، قدرت حرکت، تضرع، زاری، توانایی و جنبش است و با افزودن «الف صفت»، به معنی نترس و شجاع است و با اضافه شدن «ی مجهول»، به معنی آنی، تند و سریع است و هم چنین تضرع و زاری می‌باشد و واژه «آسو»، در اوستا نیز تندی و چالاکی معنی می‌دهد. باتوجه به معنی باستانی و ادبی واژه «آز» و همچنین مفهوم آن در زبانهای باختری ایرانی (کردی، لری و لکی) که در معنای «توان، نیرو، قدرت، سالم و شکوه از ناتوانی و زاری کردن» کاربرد دارد، بی‌گمان، همان واژه «آزی» اوستایی است که از گذشته‌های دور در زبان مردم این دیار به یادگار مانده و چون دیگر واژگانی از این دست، اندکی دگرگونی معنایی پیدا نموده است. حسین خدیوجم، در گفتاری کوتاه در مجله سخن، در راستای واژه «آز» نوشته است: «در دو بیت زیر از شاهنامه:

از این راز، جان تو آگاه نیست بدین پرده اندر، تو را، راه نیست
 همه تا در آز، رفته فراز به کس بر نشد این در آز، باز
 مجتبی مینوی گوید که گویا فردوسی این داستان غم‌انگیز را، نتیجه کثرت «آز»
 مردمان می‌شمارد و خانلری، مفهوم بیت را این گونه بیان داشته است که: هر کس تا سر
 حد آرزو می‌رسد، اما این درَب، بر کسی باز نمی‌شود.

مجتبایی نوشته‌اند که: جان تو از این راز آگاه نیست و به این پرده اسرار ایزدی، راهی نداری؛ و چون همه مردم سر بر آستان «آز» نهاده و زبون آن گشته‌اند، در این راز، به روی کسی گشاده نگردیده است. آیا معنی واژه «آز»، آن چنان پیچیده است که

شرح‌های فراوانی بر آن نوشته شود؟ باید اعتراف کنم که از میان عقاید اظهار شده، سخن دکتر خانلری، به معنی و مفهومی که من از این بیت دریافته‌ام، نزدیک‌تر است. عبدالقادر بغدادی در «لغت شهنامه»، واژه «آز» را، چنین معنی کرده است: آز، حرص است و به معنی تضرع هم آمده، مانند این بیت فردوسی:

فروید آمد از نامور بارگی به یزدان نمود، آز و بیچارگی

این، همان معنایی است که رودکی در قالب اندرز، غیرممکن بودنش را، گوشزد می‌کند:

شو تا قیامت آید، زاری کن کی رفته را، به زاری، باز آری؟

و در بیت زیر از خیام، این اندیشه، جلوه‌گر است:

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده کیست تا به ما گوید، راز

که در همه، تضرع و زاری برای آگاهی از راز مرگ، به‌نوعی آشکار است (خدیوجم، ۱۳۵۳: ۹۲۴-۹۲۲). از سخن استاد خدیوجم و دکتر خانلری، این گونه برداشت می‌شود که معنی «آز»، در آن چه که در برخی گویش‌های بومی آمده، به مفهوم «آز»، در آثار حماسی نزدیک‌تر است.

۲- آرز - arz :

بسندۀ کند، زین جهان، مرز خویش بدانند، سَرِ مایه و آرز خویش

«فردوسی، ۱۳۹۳: ۱/۳۳۸/۹۰۸»

در فرهنگ‌های فارسی، واژه «ارز» به معنای: ۱- ارزش، بها. ۲- قدر و مرتبه. ۳- آرزو و خواسته. واژه «ارز» یا مصدر آن، «ارزیدن» که در پهلوی «آرج - arej» و «آرژیتن» که «ارج» در یسنا، صفت است؛ یعنی ارجمند: آرِجَنگه : are janga یعنی ارج، ارز، ارزش. در پهلوی «ارژ» که در نام ارجاسپ، پادشاه تورانی که در اوستا، آرِجَتَ اسپَ

are jataspā -، از همین واژه آمیزش یافته، یعنی دارای اسب با ارج
 «پورداوود، ۱۳۷۷: ۳۴۲» و «طاووسی، ۱۳۶۵: ۴۲ و ۲۷۷». «در اوستا، مضارع areja -
 ارزش داشتن»، سانسکریت arhati و پهلوی اشکانی arzan، فارسی نو «ارزان»،
 اوستا- arejah- : ارزش، بها»، سانسکریت argha - است» (کنت، ۱۳۹۱: ۵۴۸).
 برخی واژه‌های فارسی که با واکه‌های /ā/ یا /a/ آغاز می‌شوند، در برخی
 گویش‌های ایران‌زمین به همخوان‌های /y/ یا /h/ دگرگون می‌شوند، چون:
 ارز ← یرز : yarz - گری و لکی.
 اخته ← یخته : yaxta - در بسیاری از گویش‌ها.
 انجیدن ← ینجیدن (لری و لکی).
 ارّه - یره : yarra - لری، کردی و لکی.
 ارزیدن - ه‌رزین : harzin - گردی سورانی - ه‌رزین : harzeyn - برخی دیگر
 از گویش‌های کردی.
 کردی ایلامی: ه‌رزین : harzin - ارزیدن (کریمی دوستان، ۱۳۸۰: ۱۳۰).
 کردی سنندجی: ایرزیان : ayarziyān - ارزیدن (کیا، ۱۳۹۰: ۴۵).
 بنابراین، معنا و مفهوم مصدر «ارزیدن»، بر اساس آن چه که در حماسه‌های ملی ایرانی
 به کار رفته است، به درستی با گویش‌های بومی ایرانی، برابری می‌نماید.
 «این واژه، در اوستایی، arejah/arejaiti؛ پهلوی arj، arjan، پازند arzan و
 مانند آن؛ وام‌واژه در ارمنی arjan ارزنده) و هندی باستان arthati ارزش دارد)،
 پشتو yarz- قابلیت و ارزش) است» (هرن - هوبشمان، ۱۳۹۴: ۲۹-۲۸).

«ارز» یا «ارج»، در پهلوی - ارژیتن، و در اوستا - آرَجَنگه، یعنی: ارج، ارز، ارزش و در پهلوی «ارژ» که در فرگرد هفتم و ندیداد، «أَرَجَتَ أَسپَ»، نام پادشاه توران است که در فارسی، ارجاسپ گوئیم، یعنی: دارای اسپ با ارج (پورد اوود، ۱۳۸۱: ۳۴۲).

۳ - براز: brāz -

زنیکی دهش، بر تو باد آفرین که بر تو برازد کلاه و نگین

«فردوسی، ۱۳۷۱: ۳/۳۴۵/۵۵۱»

براز - brāz، زینت، زیبایی؛ برآزیدن، برآزش. اوستایی bhrajate - braza/brazaite / می‌گذارد، می‌تابد، می‌درخشد، معنی می‌دهد و این واژه با یونانی مرتب است «هرن - هوبشمان، ۱۳۹۴: ۷۸» «برآزید از مصدر برآزیدن، در فارسی میانه brāzid - که ماده ماضی جعلی است، از ماده مضارع ساخته شده است. براز، در فارسی میانه brāz - و ایرانی باستان brāz-a -، که به معنی «درخشیدن، سزاوار و زیننده بودن» به کاررفته است» (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۳۶). در برخی از گویش‌های زبان لری، کردی ایلامی و لرستانی و کردی جنوبی، واژه «راز»، کوتاه شده واژه «براز» فارسی است که به معنی آرایش و آراستگی است و معمولاً در ترکیب «رنگ راز - renge rāz»، کاربرد پیدا می‌کند و با «براز» متون ادب فارسی، پیوستگی دارد (ریسی، ۱۳۹۹: ۱۶۳) و (علیرضایی، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

۴ - تم: tam -

بدو گفت مندر که ای شهریار به تو شادمانم چو گلبن به بار
مبادا که تم آورد ماه تو و گرسست گردد کمرگاه تو

«کزازی، ۱۳۹۲: ۷/۲۱۳/۳ - ۴۶۴۲»

ز بس گرد چشم جهان، تم گرفت ز بس کشته، پشت زمین خم گرفت

«اسدی توسی، ۱۳۹۳: ۳۳/۱۰۵/۸۷»

«در اوستا، تما (تاریکی)، پهلوی «توم»، در وندیداد؛ تومیک، هندی باستان: تامس (تاریکی)، افغانی: تور تم (تاریکی). و سپیدی و تم از چشم برد؛ چون در چشم کشند (الابنه عن حقایق الادویه).

ای کلّ کفایت تو برده از دیده آخر الزمان، تم

«خاقانی»

نرگس نشان سروری اندر جبین تو ببند اگر چه در بصرش علت تم است

«علیرضایی، ۱۳۹۶: ۷۴» «ابن‌یمین»

علامه دهخدا در حواشی و ملاحظات دیوان ناصر خسرو، ص ۶۳۴، کلمه «تم» را در ذیل به معنی غبار گرفته‌اند (دهخدا، ۱۳۷۷: ۶۰۹۴). نظامی گنجوی در اسرارنامه (ص ۱۴۶) گوید:

زهی غفلت که با چندین تم و تار میان خاک و خون بر سختی کار

در بیت گردی زیر از غلام رضاخان ارکوازی ایلامی، واژه «تم» به معنی «سیاهی و تاریکی» آمده است:

سه‌ر قوله کاوان وه سیا «تم» دیم

درختان ژه خم چو چوگان چم دیم

«ارکوازی، ۱۳۷۹: ۲۱۳»

در زبان تبری، واژه «تم» به بخار و بخار آب و غذای گرم گفته می‌شود (گروه مؤلفان، ۱۳۸۱: ۶۷۳) و در گویش کرمانشاهی نیز «تم»، مه‌آلود و تاریک معنی می‌دهد (حیدرزاده، ۱۳۸۹: ۹۶). تم، واژه‌ای است که در معنی تیره‌وتار و تاریکی. این واژه در اوستا «تمه» *temah* - در پهلوی «توم» *tom* و «تومگ» *tomag* - و «تُمیگ» - *tomig* و هندی باستان به گونه «تَمَس» *tamas* - و افغانی «تَم» *tam* - در معنی «تاریک» است (کرآزی، ۱۳۹۳: ۷/ ۷۰۵ - هرمن - هوبشمان، ۱۳۹۴: ۱۵۴ - پورداوود، ۱۳۸۱: ۱۳۷). در زبان کردی، واژه «تمنگه»، بخش تاریک سیاه‌چادر را گویند که همان واژه «تمنگه» اوستایی است که واژه پیشوندی «تم» به معنی «تیره‌وتار» در آن به کار رفته است. در زبانهای لری و لکی نیز «تم»، به ابر سیاهی که هوا را تاریک کند، و به مطلق «تاریکی» اطلاق می‌شود (ایزدپناه، ۱۳۶۳: ۲۷۳ - یاوریان، ۱۳۸۵: ۲۶۰ - علیرضایی، ۱۳۹۶: ۷۴). در زبان کردی سورانی نیز «تم»، میخ، گردوغباری که هوا را تیره کند، گفته می‌شود (صفی‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۹۲).

ه - تُوَزیدن: *tuzidan* -

واژه‌های زبان فارسی که برای نامیدن پدیده‌های عینی و ذهنی وضع شده، با گذر زمان، معنی‌های نویی به خود گرفته‌اند و برخی از این واژگان که در گویش‌های بومی برگرفته از زبان پارسی باستان هستند، دگرگونی معنایی پیدا نموده و از اصل معانی کهن خود دور گشته‌اند.

به طور معمول، دگرگونی در معنی واژه یا به علت بیرونی بستگی دارد یا درونی؛ دگرگونی بیرونی، به تحوّل در زبان گفته می‌شود که واژه، به سبب یک عامل بیرونی دگرگون شده و به پیروی از واژه دیگری، تغییر معنا داده باشد، مانند واژه «تور» که به

نام قومی غیرمتمدّن اطلاق گردیده و چون کنش‌های این قوم، بر اساس هنجارهای جامعه ایرانی نبوده و به همین مناسبت، این واژه، در گویش‌های بومی، تغییر معنا داده و به انسان یا حیوان سرکش و توسن گفته می‌شود و در زبان‌های باختری ایرانی، صورت‌های گوناگون اسمی و فعلی از این نام ساخته شده است.

دیگر عامل دگرگونی معنی واژه، عامل درونی است که سبب آن، در درون خود زبان، رخ می‌دهد و معنی جدید واژه، به علت همانندی‌های لفظی و معنوی بامعنی اصلی، پدیدار می‌گردد؛ همانند واژه توز- *tuz* یا توس- *tus*، در زبان‌های کردی، لری و لکی که به معنی «گردوخاک» است و چون در گذشته، در جنگ و ستیزها، گردوخاک، به پا می‌شده و پس از آن، دگرگونی معنایی پدید آمده، و یا این که از باستان، در زبان مردم این سامان برجای مانده و تغییر معنایی یافته و به جنگ و ستیز شکست در جنگ، تُوَز گفته‌اند و در این زبان‌ها، مصدر، فعل و اسم، از آن ساخته شده است. به عنوان مثال، در زبان فارسی، واژه «خام»، به معنی خوراک ناپخته که پس از آن، به آدمی که برای کاری آماده نشده باشد، خام گفته می‌شود. حافظ، چه خوش گفته است:

خامان ره نرفته، چه دانند ذوق عشق دریادلی بجوی، دلیری، سرآمدی

«حافظ شیرازی، ۱۳۸۵: ۳۳۲»

مصدر «تُوَزیدن» و ریشه فعلی «تُوَز»، در زبان فارسی، به معنی: توختن است و در فرهنگ‌های لغت: اداکردن، پرداختن و تاخت و تاز و تاراج کردن، آشکار نمودن و اندوختن، معنی شده است. فردوسی فرماید:

بتوزیم وام کسی، کشش درم نباشد دل خویش دارد به غم
هم از گنج ماشان بتوزید وام به دیوانها بر نویسد نام
مولانا گوید:

عدل توزیم و عبادت آوریم باز هر شب سوی گردون برپریم
«خلف تبریزی، ۱۳۶۲: ۵۳۳- انوری، ۱۳۸۱: ۱۹۶۱- دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۱۲۸- نفیسی، ۱۳۵۵: ۱۰۰۰- خالقی مطلق، ۱۳۹۶: ۱۳۱» اسدی توسی در گرشاسپ‌نامه گوید:
که فردا اگر پیشت آید، متوز نخستین جز از وی، ز کس کین متوز
«اسدی توسی، ۱۳۵۴: ۱۱۱/۴۴۴»

«توز، در فارسی میانه- toz و در ایرانی باستان *taux-ta* و توختن، در فارسی میانه، به معنی: پرداختن و توبه و جبران کردن، است. در فارسی دری، به معنی: فروکردن کشیدن و پرداختن آمده است. در شاهنامه:

چو وامش بتوزی، درم صد هزار بده تا بدارد، ز ما، یادگار
«ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۴۷»

در فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، در بارهٔ مصدرهای «توختن» و «توزیدن» آمده است:
«توختن، اندوختن، جمع کردن، پرداختن و خرج نمودن که مضارع آن: «توزم» است.
در زبان پهلوی *toxtan/tojet* کفاره‌دادن، که از ریشهٔ اوستایی *čay* - کفاره‌دادن و *tojišn* مجازات، کفاره» است. «گایگر»، صورت اوستایی *taožya* را با گونهٔ فارسی «توز *toz*، به معنی «غارت»، مرتبط می‌داند. فردوسی گوید:

برادر مرا، کشته اندر نبرد من از کین، نتوزمش، پیچم به درد

«هرن- هوبشمان، ۱۳۹۴: ۱۵۸»

واژه «توز» و صورت‌های گوناگون آن در گویش‌های گوناگون زبان‌های: کردی، لری و لکی، در گونه‌های زیر، کاربرد دارد:

گردی: «تُوزان: شکست داد»؛ «تُوزانن: شکست دادن»؛ «تُوزیان: شکست خوردند»؛ «تُوز کردن: غوغا و ستیز به پا کردن»؛ «تُوزنن: رنجاندن و غلبه یافتن»؛ «تُوزیاین: رنجیدن، شکست خوردن»؛ «تُزانندن: از میدان به در کردن» (جلیلیان، ۱۳۸۵: ۱۸۰-ریسی، ۱۳۹۹: ۸۸- کریمی دوستان، ۱۳۸۰: ۲۱۳- صفی‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۶۵- شرفکندی، ۱۳۶۹: ۱۵۴).

لُری: تُوزنن: شکست دادن»؛ «تُوزن: شکست داد»؛ «تُوزیس: شکست دادن»؛ «تُوزیس: شکست خورد»؛ «تُوزو: جنگ و جدال»؛ «تُوز کرد: لاف زدن، ادّعی پوچ» (علیرضایی، ۱۳۷۷: ۶۱- یاوریان، ۱۳۸۵: ۲۶۵- موسوی، ۱۳۸۵: ۵۷- نظری، ۱۳۹۳: ۲۱۵).
 لکی: «تُوز: قهر کردن، آزرده خاطر شدن»؛ «تُوزت کرد: او را ترساندید»؛ «تُوزون: زمین گیر کردن دشمن»؛ «تُوزیا: شکست خورد»؛ «تُوزیان: از پای در آمدن طرف مقابل»؛ «تُوز تکونن: کسی را به شدت کتک زدن»؛ «تُوز کردن: در جنگ، لاف زدن»؛ «تُوزنکه: فتنه انگیزی»؛ «تُوزنن: شکست دادن»؛ «تُوزو: گزافه گویی، شکست دادن دشمن در میدان»؛ «تُوزنگه: میدان نبرد»؛ «تُوزیا: شکست خورده» (کیانی کولیوند، ۱۳۹۰: ۳۵۹- رشیدی، ۱۳۹۶: ۵۱۷- حسنونند، ۱۳۹۰: ۲۷۸).

۶- **شیلاو- shilow**: به مناسبت راه‌اندازی بازارچه‌ی مرزی چیلات در شهرستان دهلران، برخی در باره‌ی معنای نامواژه‌ی پاسگاه «چیلات» در ایران و «چلات» در

کشور عراق پرسش کرده‌اند. در پاسخ می‌توان گفت که «چیلات» در اصل دگرگون‌یافته‌ی واژه‌ی «شیلات» فارسی است که در گذر زمان و در تلفظ بومی به صورت «چیلات» درآمده است؛ پدیده‌ای که در بسیاری از گویش‌ها، به‌ویژه در نواحی باختری ایران، در تبدیل «ش» به «چ» دیده می‌شود، چون این دو حرف در زبان فارسی و گویش‌های بومی ایرانی، واجگاه همانند دارند.

واژه‌ی «شیلات»، خود برگرفته از «شیل» است. «شیل» در منابع معتبر زبان فارسی به معنای «خلیج کوچک مناسب برای ماهیگیری» و نیز «سدی که به‌طور موقت در عرض رودخانه برای شکار ماهی ساخته می‌شود» آمده است (انوری، فرهنگ بزرگ سخن، ۱۳۸۱: ۴۶۶۰). همچنین در گویش گیلکی، «شیل» به معنای «سدی چوبی در عرض رودخانه برای صید ماهی» ثبت شده است (معین، فرهنگ فارسی، ۱۳۶۰: ۲۱۱۴).

در گویش‌های بومی استان ایلام (کردی، لکی و لُری)، واژه‌ی «شیلاو» (shilow) : از ترکیب «شیل» + «آو» (به معنای آب) ساخته شده و به معنای «آبراه» یا «بخشی از رودخانه که در آن ماهی می‌گیرند» به کار می‌رود. این کاربرد نشان می‌دهد که ریشه‌ی «شیل» در حوزه‌ی فرهنگی و زبانی غرب ایران نیز پیشینه و کارکرد داشته است. پسوند «ات» در «شیلات» / «چیلات» نیز از پسوندهای رایج فارسی است که بر مکان، ناحیه یا حوزه‌ی فعالیت دلالت می‌کند (مانند باغات، ابنیات و...). بنابراین «شیلات» در اصل به معنای «جایگاه‌ها و حوزه‌های مربوط به شیل (ماهیگیری)» بوده است. بر این پایه، «چیلات» را می‌توان صورت بومی و دگرگون‌یافته‌ی «شیلات» دانست که به ناحیه‌ای مرتبط با آبراهه‌ها و فعالیت‌های صیادی در کنار رودخانه‌های چیلات، سه گلال، میمه

و نیزار اشاره داشته و در گذر زمان به نام خاص یک منطقه در کنار این رودخانه‌ها، تبدیل شده است.

۷- کاک: معنای واژه‌ی «کاک» کرمانشاهی چیست؟

«از جمله‌ی اموری که باید از غربیان بیاموزیم، روش درست مطالعه و دقت در تحقیق مطالب است، چه در مسایل علمی و چه در مباحث ادبی، حدس و گمان و اتکا به ذوق و سلیقه‌ی شخصی، امروز دیگر ارزش و اعتباری ندارد.» (دکتر پرویز ناتل خانلری، مجله‌ی سخن، ش ۵، ۱۳۳۲، ص ۴۰۵). بنابراین اگر منتقدی بر موضوعی نقدی دارد، باید استدلال وی بر اساس مدارک و مستندات متقن باشد که براهین وی مورد پذیرش اهل فن واقع شود، زیرا هر گفتاری که بر اساس پندار شخصی باشد، پایه‌اش سخت بی تمکین و ناستوار خواهد بود و اما واژه‌ی «کاک»: همه‌ی ما، دست کم یک‌بار، مصرف شیرینی کاک کرمانشاهی را تجربه کرده‌ایم. «هرن - Horn» واژه‌ی کاک را آرامی می‌داند و به گفته‌ی لیتمان - Litman، این واژه در آلمانی و انگلیسی، keeks و cake گفته می‌شود که با «کاک» فارسی و کعکه و کعک تازی، یکی است» (برهان قاطع، دکتر محمد معین، ۱۳۶۲، ص ۱۵۷۲). در زبان عربی، کعک، همان نام کاک است که از آرد و شیر و شکر سازند و واحد آن، کعکه است (فرهنگ عربی - فارسی، پرویز اتابکی، ج ۴، ۱۳۸۰، ص ۲۲۲۶). کاک در زبان فارسی، خشک‌نان و هم اکنون در مشهد، قاق نامیده می‌شود و «کاک»، قسمی نان خشک است که عربی شده‌ی آن، کعک و این واژه به اروپا سفر کرده و به گونه‌ی نان کیک در آمده است» (محمد پروین گنابادی، مجله وحید، ش ۹۳، ۱۳۵۰، ص ۹۶۱).

منابع:

- آذرلی، غلام‌رضا (۱۳۸۷)، فرهنگ واژگان گویشهای ایران، چاپ اول، هزار، تهران.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۳)، ماده‌های فعلهای فارسی دری، چاپ اول، ققنوس، تهران.
- ۱۳۶۷، پنج گفتار در دستور تاریخی زبان فارسی، کتاب‌سرای بابل.
- اسدی توسی، ابومنصور علی (۱۳۹۳)، گرشاسپ‌نامه، حبیب یغمایی، دنیای کتاب، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، ۸ جلدی، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران.
- ایزدپناه، حمید (۱۳۶۳)، فرهنگ لری، چاپ دوم، آگاه، تهران.
- _____ (۱۳۶۷)، فرهنگ لکی، چاپ اول، نشر جهانگیری، تهران.
- بغدادی، عبدالقادر (۱۳۸۲)، لغت شاهنامه، کارل. گک. زالمان، ترجمه توفیق. ه. سبحانی - علی رواقی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۰)، فرهنگ ایران باستان، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران.
- _____ (۱۳۸۶)، آناهیتا، به کوشش مرتضی گرجی، چاپ اول، دنیای کتاب، تهران.
- _____ (۱۳۷۷)، یشتها، ۲ جلد، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران.
- _____ (۱۳۷۷)، یادداشتهای گاتاها، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران.
- (۱۳۸۱)، ویسپرد، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران.
- (۱۳۸۷)، یسنا، چاپ دوم، اساطیر، تهران.
- جلیلیان، عباس (۱۳۸۵)، فرهنگ کردی باشور، چاپ اول، پرسمان، تهران.
- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵)، دیوان اشعار، به تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، انتشارات زرین و سیمین، تهران.
- حسونند، رضا (۱۳۹۰)، واژه‌نامه مختصر زبان لکی، چاپ اول، انتشارات سیفا، خرم آباد.
- حیدرزاده، خسرو (۱۳۸۹)، فرهنگ لغات گویش کرمانشاهی، چاپ اول، ناشر مؤلف، کرمانشاه.

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، سخنهای دیرینه، چاپ اول، نشر افکار، تهران.
- ۱۳۹۶، واژه‌نامه شاهنامه، چاپ اول، انتشارات سخن، تهران.
- خدیو جم، حسین (۱۳۵۳)، مقاله آرز=تضرع و زاری، مجله سخن، ش ۸، دوره ۲۳، ص ۹۲۴-۹۲۳.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۲)، برهان قاطع، محمد معین، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، لغت‌نامه، چاپ اول (دوره جدید)، انتشارات دانشگاه تهران.
- رشیدی، محمدرضا (۱۳۹۶)، فرهنگ رشید (زبان لکی)، شاپور خواست، خرم‌آباد.
- رضایی، ولی (۱۳۷۸)، پیشنان (واژه‌نامه کلهری)، چاپ اول، تاق بوستان، کرمانشاه.
- رواقی، علی (۱۳۹۰)، فرهنگ شاهنامه، ۲ جلد، چاپ اول، انتشارات متن تهران، تهران.
- رودکی، ابو عبدالله جعفر (۱۳۷۶)، دیوان رودکی، ی. براگینسکی، ترجمه سعید نفیسی، چاپ دوم، انتشارات نگاه، تهران.
- سارایی، ظاهر (۱۳۷۹)، شاعر قله‌های مه‌آلود (غلامرضاخان ارکوازی)، انتشارات گویه، تهران.
- شاه‌حسینی، علیرضا (۱۳۸۴)، گویش الیکایی، چاپ اول، نشر بوستان اندیشه، سمنان.
- شرف‌کندی، عبدالرحمان (۱۳۶۹)، فرهنگ کردی - فارسی هه‌ژار، سروش، تهران.
- صفی‌زاده (بوره‌که‌بی)، صدیق (۱۳۸۰)، فرهنگ کردی فارسی، چاپ اول، پلیکان، تهران.
- طاووسی، محمود و همکاران، (۱۳۸۷)، ترکیب در شاهنامه فردوسی، چاپ اول، نوید، شیراز.
- علیرضایی، کرم (۱۳۷۵)، اتیمولوژی واژگانی از گویشهای غرب ایران، چاپ اول، گفتمان.
- (۱۴۰۲) واژگان گویشها در حماسه‌های ملی ایرانی، انتشارات زاگرو، ایلام.
- _____ (۱۳۷۷)، فرهنگ واژگان لری و کردی، چاپ اول، شیداسپ، تهران.
- _____ (۱۳۹۶)، ریخت‌شناسی واژگانی از زبان‌های کردی، لکی و لری، شیداسپ.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۳)، شاهنامه، ژول موهل، ترجمه جهانگیر افکاری، چاپ سوم، کتاب‌های جیبی، تهران.

- ۱۳۸۷، شاهنامه، ۶ دفتر، فریدون جنیدی، چاپ نخست، نشر بلخ، تهران.
- ۱۳۹۳، شاهنامه، ۲ مجلد، پیرایش جلال خالقی مطلق، انتشارات سخن.
- ۱۳۶۳، شاهنامه، ژول موهل (مول)، جهان‌گیر افکاری، چاپ سوم، کتاب‌های جیبی.
- فرزام، حمید (۱۳۸۰)، نکته‌ها و نقدها، چاپ اول، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
- کریمی دوستان، غلامحسین (۱۳۸۰)، کردی ایلامی، چاپ اول، دانشگاه کردستان، سنندج.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۷)، ریخت‌شناسی چند واژه کردی، ش ۱۲۴، کیهان فرهنگی.
- ۱۳۹۲، نامه باستان، ۹ جلد، چاپ نهم، سمت، تهران.
- کنت، رونالد. گک (۱۳۹۱)، فارسی باستان، سعید عریان، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران.
- کیا، صادق (۱۳۳۰)، واژه‌نامه گرگانی، چاپ اول، چاپخانه چهر، تهران.
- _____ (۱۳۹۰)، واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی.
- کیانی کولیوند، کریم (۱۳۹۰)، فرهنگ کیان «واژه‌نامه لکی»، ۲ جلد، چاپ اول، انتشارات سیفا، خرم‌آباد.
- معین، محمد (۱۳۲۶)، مزدینا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، چاپ اول، دانشگاه، تهران.
- _____ (۱۳۶۰)، فرهنگ فارسی معین، ۴ جلدی، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران.
- نظری، محمد (۱۳۹۳)، فرهنگ گویش لری، چاپ اول، نشر پازینه، تهران.
- نفیسی «ناظم‌الاطبا»، علی‌اکبر (۱۳۵۵)، فرهنگ نفیسی، ۵ جلد، چاپ اول، کتاب‌فروشی خیام.
- هرن، پاول-هوبشمان، هاینریش (۱۳۹۴)، فرهنگ ریشه‌شناسی فارسی، ترجمه جلال خالقی مطلق، چاپ اول، انتشارات مهر افروز، تهران.
- یاوریان، اکبر (۱۳۸۵)، واژه‌نامه لری، چاپ اول، انتشارات افلاک، خرم‌آباد.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۹۱)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ چهارم، فرهنگ معاصر، تهران.